

هو العليم

جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء

مبانی اسلام - جلسه نوزدهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا
و حبيب قلوبنا و طيبب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد
و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

دوری از معنویت و گرایش به مادی‌گرایی در عصر حاضر

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرَةٍ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

«ای رسول ما، اگر ببینی که مردمی در آیات ما خدشه وارد می‌کنند و آنها را به استهزا می‌گیرند و در آنها شبهه ایجاد می‌کنند، آنها را به کناری بگذار و از آنها اعراض کن تا اینکه در مطلب و بحث دیگری وارد شوند! (در اینها هدایت راهی ندارد). بنابراین بعد از تنبّه و پس از اینکه مطلب برای تو روشن شد، دیگر با قومِ ظالمین نشست و برخاست و محاوره نداشته باش!»

متأسفانه دنیای امروز، دنیای مادیّت است و در آن از خدا خبری نیست، و مع‌الأسف این قضیه حتّی در بین اخصّ از اقشار جامعه نیز حاکم و حکم‌فرما است.

ولی سابقاً این‌طور نبود و مردم به جهات معنوی بیشتر توجه داشتند تا مادی. در سابق، علوم در خدمت انسان و ایثار و رسیدن به مخلوق بود؛ مردم در گذشته بیش از آنچه که به جهات مادی فکر کنند، به خلق و خالق می‌اندیشیدند.

یکی از علائم آخرالزمان همین است که افکار، افکار مادی می‌شود و افعال در جهت خودمحوری و انانیت به حرکت درمی‌آید، و این مسئله در تمام زمینه‌ها به چشم می‌خورد. بیش از آنچه که به صلاح جامعه و خدمت به خلق فکر بشود، به جنبه‌های اقتصادی و سودآور توجه می‌شود و مسائل مادی، افکار ما را پر کرده و جایی برای گرایش به حقیقت باقی نگذاشته است.

سابق بر این، این‌طور نبود و علم در خدمت رضای پروردگار بود و جهات معنوی بر جهات ظاهری غالب بود. در سابق، چون اطّباء ما شفا را از خدا می‌دیدند، از نظر کمک و تعاون به مرضی، کمال همکاری را

^۱ سوره أنعام (۶) آیه ۶۸.

داشتند، طبیعی که صبح از منزل بیرون می آمد، اوّل دو رکعت نماز می خواند، و هنگام پیچیدن نسخه، دعا می کرد و با وضو بالای سر مریض می رفت. اما امروزه طبابت فقط برای پول درآوردن مطرح است؛ و اگر از آنها خدمتی هم به خلق سر می زند، در راستای مسائل اقتصادی است. از علم برای مال اندوزی استفاده می شود و بس! آن جوانی که پا به دانشگاه می گذارد، فقط به پول فکر می کند و بس! اما هنوز کم و بیش باقیمانده و خَلَف آن افرادی که در سابق بودند، در بعضی از جاها و اماکن دیده می شوند. روش آنان به کلی با روش امروزی تفاوت دارد.

خدا این تمدن غرب را لعنت کند که وقتی بر بلاد اسلامی هجوم آوردند، اوّلین چیزی را که از مسلمانان گرفتند، معنویت آنها بود؛ و در مقابل، جهات مادی و دنیای آنان را بتمام معنی الکلمه تأمین کردند.

وظیفهٔ علما در حفظ اخلاص طلاب و مقابله با مادی گرایی و بدعت گذاری استعمار

اما در حوزه این طور نیست؛ وقتی که یک طلبه وارد حوزه می شود، به قصد پول وارد حوزه نمی شود، بلکه به قصد اطلاع و معرفت بر علوم ائمه علیهم السلام است. اگر زمانی برسد که موقعیت پزشکی به نحوی باشد که دیگر نیازی به آنها نباشد یا از نظر درآمد به حدی برسند که در سطح افراد معمولی جامعه قرار بگیرند، آن موقع معلوم می شود که این لباس شریف بر تن چند نفر پوشیده می شود. گرچه می توان گفت با توجه به شرایطی که پیش آمده است، کم کم این مسئله مادی گرایی در حوزه ها نیز دارد وارد می شود. البته افرادی کم و بیش و به ندرت پیدا می شوند که واقعا از نظر اخلاص و از نظر ایثار، تمام هم و غم خود را در خدمت خلق و رضای خالق گذاشته اند؛ و جای انکار این مطلب نیست و زحمت آنها مشکور و مأجور و مورد تقدیر است، که: **«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»**^۱ کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد، خالق را نیز شکر نخواهد کرد! اما عموم حاکم بر این قضیه، مسئله دیگری است!

در چنین شرایطی، استعمار جهانی موقعیتی بس مناسب برای پیاده کردن اهداف خود می بیند. کاری را

۱۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴: «عن محمود بن أبي البلاد قال سمعت الرضا عليه السلام يقول: "من لم يشكر المُنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل."»

ترجمه: «کسی که نعمت دهنده‌ای را که از مخلوقین باشد شکر ننماید، شکر خداوند عزوجل را بجا نیاورده است.» (محقق) نزّهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۲۷: «قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللهِ شُكْرٌ، وَ تَرْكُهَا كُفْرٌ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ."»

ترجمه: «بازگو نمودن و بیان کردن نعمت خداوند، شکر است و ترک این عمل کفر است؛ و هر که به خاطر امر کم شکر نکند، به خاطر امر زیاد نیز شکر نخواهد کرد؛ و هر که مردم را شکر نکند، خدای عزوجل را نیز شکر نخواهد کرد.»

که در غیر اهل علم انجام دادند و بتمام معنی‌الکلمه موفق بودند، در اهل علم نیز با تمهید مقدماتی تا حدودی به توفیق دست یافتند؛ و با تطمیع و حیل‌های متفاوت و مختلف، روی علمایی که قابل ضربه‌پذیری بودند، کار کردند و کم‌وبیش آنها را در سطح جامعه روحانی و علمی دینی مطرح کردند تا در فواصل تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز، بتوانند از آنها در اجرای اهداف خود سود ببرند.

در یک‌هم‌چنین موقعیتی، وظیفه‌ی علما و طلاب راستین و خالص علوم دینی این است که بآی‌نحو کان از انحراف و بدع‌جلوگیری کنند، و حداقل مطالب را با زبان و با بیان به گوش مردم برسانند.

روایتی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که می‌فرماید:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛^۱

«وقتی که بدعت‌ها در میان مردم ظاهر بشود، عالم باید علم خودش را ظاهر کند و باید مطالب را به

مردم بگوید و مدارک را به مردم ارائه دهد.»

نحوه‌ی رشد و ظهور بدعت، بعداً توضیح داده می‌شود و بیان خواهیم کرد که چگونه یک بدعت ظهور

پیدا می‌کند و ریشه‌های این ظهور چیست.

خصوصیات علمای راستین و مبلغان حقیقی دین خدا

در آیه شریفه قرآن است:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۲

«وظیفه‌ی تبلیغ بر عهده‌ی کسانی است که با بصیرت و از روی شناخت و ادراک واقعی مطلب، رسالت الهی

را تبلیغ بنمایند، و در این راستا باید آنچه که مد نظر آنها است، فقط پروردگار باشد و بس، و از خدا بترسند و

مطلب را اشتباه برای مردم بیان نکنند!»

﴿يَخْشَوْنَهُ﴾؛ «در اداء تبلیغ، خدا را مد نظر داشته باشند!»

﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و نباید از هیچ‌کسی غیر از خدا خوف و هراس داشت.»

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «خود پروردگار است که کافل امور بندگانش است و مسائل را به حساب و شمارش

درمی‌آورد و در نظر می‌گیرد.»

در آیه دیگر قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

أَعَزَّةٌ عَلَى الْكُفْرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ

^۱ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۴، با قدری اختلاف.

^۲ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۹.

عَلَيْمٌ»^۱.

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾؛ «هر کسی می خواهد مرتد^۲ شود و از دین برگردد، برگردد؛ ولی بدانید که هیچ گاه بازار مؤمنین کساد نخواهد شد.»

﴿قَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛ «به زودی خداوند قومی را می آورد که هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.»

نکته اینجا است که اول محبت از جانب خدا به آنها تعلق گرفته است؛ اگر خدا آنها را دوست نداشته باشد، آنها نیز خدا را دوست ندارند! آنهايي که در راه حقيقت و در صراط مستقيم هستند، قدر خودشان را بدانند که مورد محبت خدا واقع شده اند!

﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «پيش مؤمنين متواضع اند؛ (وقتي به برادران ايماني مي رسند، متواضع و ذليل هستند و خفض جناح دارند و خودفروشي و انانيت ندارند و رفيقاند و سر يك سفره مي نشينند).»
﴿أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ «اما در مقابل كفار، در مقام منبع و عزت ايمان، مستغرق و مكين اند.»
﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «اينها در راه خدا مجاهده مي كنند.»

منظور از جهاد، نبرد و جنگ ظاهري نيست؛ بلکه آنان با تمام مسائلي که می توان به وسیله آنها با کفار مقابله کرد، مقابله می کنند.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛ «اينها از هيچ بدگويي و عيب جويي و ملامت گويي سرزنش کننده اي، باكي و هراسي ندارند.»

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «اين فضل خدا است که به هر کسی بخواهد می دهد و خداوند واسع و علیم است.»

لذا وظیفه طلاب و علمای راستین و حقیقی این است که: آنچه را از منابع اصیل اسلامی و به دور از هوی و هوس و به دور از جار و جنجال و منابع فریب دهنده و گول زننده به دست می آورند، برای مردم بیان کنند؛ این وظیفه ما است!

اگر دیگران مطلب را به نوعی دیگر فهمیده اند خودشان مسئول هستند، ولی ممکن است ما جور دیگری مطلب را به دست بیاوریم؛ اگر هم بر آنها وحی و الهام می شود، حُب مطلب دیگری است. منابع، تنها همین

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

^۲ این خطاب به إخواننا المُشتغلین [بالعلم] است که: اگر مسئله ارتداد را بررسی کنیم خواهیم دید که ارتداد، یک وادی وسیع و اوسعی دارد از آنچه که در منابع فقهی مطرح است، و بسیاری از افرادی که در ردیف صالحین از مؤمنین قرار گرفته اند، مرتد و از دین برگشته اند؛ تا خدا با آنها چه خواهد کرد! (مؤلف)

است که در دست ما است. فهم کسی از یک مسئله نباید باعث شود که ما از فهم و بصیرت خود نسبت به آن مسئله دست برداریم؛ و همان طوری که دیگران به مدارک و مسانید اطلاع پیدا می کنند، بقیه هم مطلع خواهند شد.

جعل حدیث، یکی از مصائب ادیان الهی

یکی از ابتلائی که از زمان پیامبر اکرم به این طرف، گریبان گیر جامعه مسلمان بود و حتی قبل از زمان پیغمبر اکرم در اقوام یهود و نصاری نیز وجود داشته است، مسئله جعل حدیث بود. افراد به نفع دنیای خودشان جعل حدیث می کردند و دروغ می بستند. یک خبر دروغ و یک روایت دروغ را برای اینکه دنیای خودشان آباد بشود از پیغمبر اکرم نقل می کردند!

تبلیغات سوء معاویه با استفاده از جعل احادیث دروغین

واقعاً این خیلی رذالت است و واقعاً خیلی دنائت است! آخر مگر یک شکم چقدر جا می گیرد، آخر مگر آدم چقدر در این دنیا باید بخورد، چقدر باید دریاورد که راضی بشود چهارصد هزار درهم از معاویه بگیرد و یک دروغ به امیرالمؤمنین ببندد، فقط یک دروغ؟!^۱

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ رساله نوین، ص ۱۲۸:

«معاویه فرستاد نزد سمرة بن جندب و پیام داد: "یک صد هزار درهم می دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ﴾ وَاَللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ؛» * «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است.»

در باره ابن ملجم مرادی (که شقی ترین کسی از قبیله مراد بوده است)، نازل شده است؛ و آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُ قَوْلُهُ فِي آلِ حَيَوَةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِنْسَانِ لَوْاٰءًا وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي آلِ عِرْضٍ لِّئَلَّ يَسُدَّ فِيهَا وَيُهْلِكَ آلَ حَرَّثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ آلَ فَسَادٍ﴾ * «وَاِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ آلُ عِرْضٍ بِالْإِثْمِ فَحَسَّ بِهٖ جَهَنَّمَ ۗ وَكَلِمَاتُ آلِ مِهَادٍ» * *

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکو است، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می گیرند، درحالی که دشمن ترین و سرسخت ترین دشمنان به اسلام و قرآن اند و چون پشت کنند، (و ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیر و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

در باره علی بن ابی طالب نازل شده است. «سمرة بن جندب قبول نکرد؛ معاویه دویست هزار درهم داد، سمرة قبول نکرد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سمرة قبول کرد.»

* سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

** سوره بقره (۲) آیات ۲۰۴ - ۲۰۶.

قبلاً گذشت که معاویه با تبلیغات، کاری کرده بود که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند، مردم شام باور نمی‌کردند که علی نماز می‌خواند! ما این مسائل را خیلی سهل و ساده می‌گیریم و روی آن دقت نمی‌کنیم؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه را تا حدودی شناخته‌ایم، و تعجب می‌کنیم با اینکه شام تا عراق فاصله زیادی ندارد، چطور ممکن است معاویه این‌گونه تبلیغات کند! مگر کسی نمی‌آمد، مگر کسی نمی‌رفت، مگر صحبت در این طرف و آن طرف ردّ و بدل نمی‌شد؟! اما وقتی که به اوضاع فعلی خود می‌رسیم، آن وقت می‌بینیم که نه‌خیر! کار معاویه خیلی هم به‌جا و روی حساب بوده است؛ با پخش اخبار دروغ، دقیقاً یک مسئله را واژگون به مردم نشان می‌دهد، به‌طوری‌که همه قبول می‌کنند! مردم شام تعجب می‌کردند: مگر علی نماز می‌خواند که او را در محراب کشته‌اند؟!

حسن ظنّ عامّة مردم به صحابه، علت پذیرش احادیث جعلی و انحراف از طریق حق

خب الآن ببینید سمرّه بن جندب یکی از اصحاب پیغمبر است، ابوهریره یکی از اصحاب پیغمبر است، اینها افرادی هستند که پیغمبر را دیده‌اند؛ مردم شام دارند اینها را می‌بینند. [می‌گویند]: مگر ممکن است کسی که از اصحاب پیغمبر است، دروغ بگوید؟! آخر این شخص که سالیان سال با پیغمبر بوده است، مگر می‌شود بیاید و دروغ بگوید؟!

این خوش‌باوری آنها کار آنها را به آنجا کشاند؛ و این خوش‌باوری ما است که کار ما را می‌کشاند به آنجاهایی که باید برسد! تمام اینها به دلیل خوش‌باوری است! نه آقا جان! کس دیگری علام‌الغیوب و مُشرف بر نفوس است، نه من و نه سرکار! ما نمی‌دانیم و خبر نداریم، ما فقط به ظاهر نگاه می‌کنیم؛ ولی از آنچه در باطن و در نیت شخص در حال انجام است، اطلاعی نداریم، و وقتی مطلع می‌شویم که عجب، چه کلاهی بر سرمان رفته و تا کجا آمده است و ما خبر نداشتیم!

حکایتی در واقع‌بینی امیرالمؤمنین علیه السلام و ظاهرنگری شیخین و عامّة مردم

داستان جالبی به ذهنم آمد که شاید تکرارش بی‌مناسبت نیست:

روزی پیغمبر اکرم در مسجد نشسته بودند، خطاب به ابوبکر می‌کنند که:

«ای ابابکر، این شمشیر را بگیر و بیرون مسجد برو، یک شخصی آنجا پشت آن دیوار ایستاده و دارد

نماز می‌خواند، برو گردن او را بزن و بیا!»

ابوبکر شمشیر را در دست می‌گیرد و به آن طرف حرکت می‌کند (مسائل و نکاتی در اینجا هست، خوب دقت کنید!) وقتی می‌رسد می‌بیند که این شخص در حال نماز است؛ نمی‌تواند او را از بین ببرد (چرا نمی‌تواند؟ چون خودش هم مثل او است؛ این نماز آمد و مانع شد از اینکه دستور پیغمبر را اجرا کند). پیش رسول خدا

برگشت و گفت: «ای رسول خدا، من این شخص را دیدم، ولی او در حال نماز است!»

حضرت شمشیر را به عمر دادند و فرمودند:

«برو و او را از بین ببر!»

عمر نیز وقتی به او رسید، دید که در حال سجود است، برگشت و گفت: «یا رسول الله، من چطور او را

از بین ببرم در حالتی که اهل سجده است و راکع و ساجد است؟!»

پیغمبر شمشیر را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و فرمودند:

«یا علی، برو و او را از بین ببر!»

حضرت آمدند و دیدند که از آنجا رفته است.

مسائلی در اینجا مطرح است که از آنها می‌گذریم؛ صحبت در این است که این شخص کسی بود که اگر

از اصحاب پیغمبر سؤال می‌کردند که ده نفر از حواریون رسول خدا را به ما نشان بدهید، همه او را به‌عنوان

یکی از آن حواریون نشان می‌دادند!

حضرت فرمودند:

اگر این شخص کشته می‌شد، بعد از من دو نفر از امت من اختلاف نمی‌کردند!^۱

این شخص، ذوالثدی بود و همان شخصی بود که جریان نهروان را به‌وجود آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عمر، شبی با یکی از اصحاب در مدینه حرکت می‌کردند،

دیدند در کنار خیابان شخصی ایستاده و نماز می‌خواند. توجه آن شخصی که مصاحب با امیرالمؤمنین بود،

خیلی زیاد به این شخص جلب شد؛ حضرت گفتند: «خیلی داری به این شخص نگاه می‌کنی!» گفت: «یا

امیرالمؤمنین، آثار صلاح و زهد و عبادت از وجناتش پیدا است!» حضرت فرمودند: «خوب او را نگاه کن و

قیافه او را در نظر بگیر و فراموش نکن، یک روزی به دردمان می‌خورد!» آن شخص آمد و خوب نگاه کرد و

قیافه‌اش را در نظر گرفت.

از این جریان مدتی گذشت؛ جنگ جمل و جنگ صفین و جنگ نهروان پیش آمد. امیرالمؤمنین

علیه السلام در جنگ نهروان فرمودند: «کمتر از ده نفر از آنها باقی می‌مانند و کمتر از ده نفر از ما کشته

می‌شوند!»^۲ و همین‌طور هم شد؛ چون امیرالمؤمنین با بقیه فرق می‌کند! دقیقاً نه نفر از آنها باقی ماندند.

خوارج دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنها توبه کردند و چهار هزار نفر با امیرالمؤمنین

^۱ النصّ و الاجتهاد، ص ۸۰؛ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱.

^۲ نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۱۰۷.

جنگیدند، و فقط نه نفر از آن چهار هزار نفر زنده ماندند.^۱ یک نفر از این باقی ماندگان، عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود. اینها پس از جنگ به دور هم جمع شدند و توطئه کردند تا اینکه منجر به شهادت امیرالمؤمنین شد.^۲ پس از جنگ، حضرت آن شخصی را که آن روز در مدینه با ایشان همراه بود صدا کردند که: «فلانی بیا تو را کار دارم!» آمد، گفتند: «بیا برویم کمی گردش کنیم!» شروع کردند در میان این کشته‌های منافقین و نهروانی‌ها به حرکت کردن، که یک‌دفعه به شخصی برخوردند که کشته شده است و به رو، به روی زمین افتاده است. حضرت با پایشان او را برگرداندند، گفتند: «این را ببین!» گفت: «یا علی، این همان است که در مدینه دیدیم!»

این همان ذوالثدی بود که پیغمبر فرمود: «اگر این باقی نمی ماند، دو نفر از امت من اختلاف نمی کردند!»^۳ این همان شخصی بود که با همین چهره ظاهرالصّلاح، تمام نهروانی‌ها را فریب داده بود.^۴ ببینید دشمن چقدر حسّاس و دقیق جلو می آید و کار انجام می دهد! در کتب اهل تسنّن دیدم که گفته اند: «اگر ده نفر را از اصحاب و حواریون پیغمبر می شمردند، یکی همین شخص بود.»^۵ با این حال، چطور ممکن است که مردم گول نخورند!؟

معنای جعل حدیث و آثار سوء آن

مسئله جعل حدیث، یکی از مصیبت‌بارترین مصائبی است که بر سر اسلام آمده و می آید و خواهد آمد. ولی صحبت در این است که جعل حدیث به چه معنایی است؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

قَدْ كَذَبَ عَلِيُّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَىٰ عَهْدِهِ حَتَّىٰ قَامَ خَطِيبًا: ٦ «لَقَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ؛ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمَدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!» ٧

«در زمان رسول خدا بعضی‌ها پیدا شدند که به آن حضرت دروغ بستند، (در زمان رسول خدا وقتی دروغ بیندند، وای به حال بعد از آن!) حضرت برای اینکه جلوی این قضیه را بگیرند، یک روز در میان مردم خطابه‌ای خواندند و فرمودند: ”دروغگویان بر من زیاد شده‌اند، [پس هر کسی بر من از روی عمد دروغ بیند]»

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.

^۲ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۸۹؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

^۳ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱.

^۴ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۱۶ جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۴۷ - ۵۲.

^۵ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱، با قدری اختلاف.

^۶ خ ل: فقال: أيها الناس.

^۷ الكافي، ج ۱، ص ۶۲.

باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد!»

امیرالمؤمنین فرمودند:

ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ «بعد از رسول خدا آمدند و این کار را انجام دادند و (برای رسیدن به مطامع

دنیوی) حدیث جعل می کردند.»

نمونه‌هایی از جعل حدیث و تأثیر آن در تغییر تدریجی احکام الهی

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و دید کبوترهایی در کنار مهدی عباسی وجود دارد که با آن مسابقه می دهند و آنها را به پرواز درمی آورند. مهدی عباسی سؤال کرد: «آیا مسابقه و شرط بندی با کبوتر اشکال دارد یا ندارد؟» گفت: «نه خیر، اشکال ندارد! پیغمبر اکرم فرمود: **«لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ أَوْ جَنَاحٍ!»**»^۱

آنچه در روایت آمده است فقط سه چیز است:

لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ؛^۲ «شرط بندی و مسابقه نیست مگر در سه چیز، و در غیر آن حرام است: یکی در خُفِّ (مثل شتر سواری)؛ و در حَافِرٍ (مثل اسب و قاطر)؛ و یا نَصْلِ (مانند تیراندازی و نیزه اندازی و شمشیربازی)!»

فقط در این سه چیز شرط بندی اشکال ندارد و بقیه، همه حرام است. ایشان «أَوْ جَنَاحٍ» را نیز اضافه کرد؛ یعنی: هر چیزی که پر داشته باشد. خُب کبوتر هم جزو پر دارها است دیگر! لذا شرط بندی بر کبوتر و شاهین و باز و امثال ذلک که بر حسب میل و امیال سلاطین و حاکمان است، حلال می شود.

مسئله، مسئله‌ای جدی است! باید بدانیم که مسئله جعل حدیث، در چه وضعیتی قرار دارد.

مهدی عباسی ده هزار درهم به او می دهد و وقتی که می رود، به مجالسین خودش رو کرده و می گوید: «من می دانم این پدر سوخته به پیغمبر دروغ بسته است!» اما چون خلیفه عباسی از این حدیث خوشش می آید، جایزه بزرگی به او می دهد و دستور می دهد که آن کبوتر را هم ذبح کنند.^۳ دین این خلیفه از او بیشتر بوده و از او متدین تر بوده است!

اما من در اینجا یک مطلب را بگویم و رد شوم: آن کسی که این حدیث را جعل کرده است، خیلی بی سواد بوده است؛ چون با همان سه مورد نیز می توانست کبوتر را داخل کند! نکته‌ام را گرفتید یا نه؟! این مسئله، مسئله جعل حدیث است.

^۱ الخلاف، ج ۱، ص ۳۱.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۴۸.

^۳ شرح الکافی، مولا صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۵۹.

متأسفانه مسئله جعل حدیث در بین علما به نحو مرموزانه و ظریف و دقیقی در جریان بوده و هست!
در کتاب زندگانی مرحوم سردار کابلی - که مطالعه این کتاب خیلی مفید است - حکایت خیلی غریب و لطیفی بیان شده است. مرحوم سردار کابلی در کرمانشاه بودند، منتها چون از بلاد پاکستان و اطراف آن به ایران هجرت کرده بودند و در آنجا به بزرگان و رؤسای قبایل، سردار می گفتند، عنوان سردار بر ایشان باقی مانده بود؛ و الا ایشان یکی از بزرگترین علمای شیعه بوده است و از مفاخر شیعه به حساب می آیند. نویسنده این کتاب می گوید:

روزی مرحوم سردار کابلی، که از بزرگان از علما و از مفاخر عالم اسلام و شیعه است، برای من نقل کرد: «روزی یکی از علمای علم حدیث و رجال و درایه به نام سید جعفر أعرجی کاظمینی، از عتبات عالیات به منزل ما آمد و مهمان ما شد؛ ما هم کتابخانه خود را در اختیار ایشان قرار دادیم که ایشان از این کتابخانه استفاده کنند. به واسطه حضورش در آنجا و ارتباط با ما، کم و بیش با یکی از علما به نام مرحوم شیخ أسدالله کرمانشاهی که حاکم شرع آن بلاد و از نواده های مرحوم وحید بهبهانی بود، ارتباط پیدا می کند. خُب حکام شرع و علمایی که در آن زمان مبسوط الید و مقتدر بودند، امکاناتی در اختیار داشتند و این شخص برای رسیدن به دنیای خودش با او ارتباط برقرار می کند.»

از این قضیه می گذرد، سردار کابلی می گوید: «بعضی از اوقات که من وارد کتابخانه می شدم، می دیدم این شخص که عالم رجالی بود و به انساب وارد بود و از اسامی افراد اطلاع داشت و بر رجال مطلع بود، با کتب رجالی من خیلی مشغول است. کاغذهایی هم در مقابل خود گذاشته و نامهایی در آنجا نوشته است. گاهی اوقات اسمی را بالا می نویسد، گاهی اوقات یک اسم را پایین می نویسد و تغییر می دهد و تبدیل می کند. من نمی فهمیدم که به چه کاری مشغول شده است؛ از او سؤال کردم: می خواهی چه کنی و چه چیزی را می خواهی پیدا کنی؟ جواب من را نداد. یک روز گذشت، روز دوم من دوباره سؤال کردم و اصرار ورزیدم که چه کار داری می کنی؟ آخر مدام این اسمها را پس و پیش می کنی، اسمی را بالا می نویسی، دوباره خط می زنی و پایین می نویسی؛ داری چه کار می کنی؟!

گفت: «دارم شجره نامه و نسب وحید بهبهانی را پیدا می کنم. ملا أسدالله کرمانشاهی یکی از نواده های وحید بهبهانی است و من دارم شجره نامه جد ایشان، وحید بهبهانی را پیدا می کنم.»
گفتم: شجره نامه اش به چه کسی می رسد؟

گفت: «شجره نامه و نسب وحید بهبهانی به شیخ مفید می رسد! دارم آن را پیدا می کنم.»
خب این یک ادعایی است! خود مرحوم سردار کابلی که شخص بی اطلاعی نبود؛ خودش اهل رجال بود، عالم بود و می دانست که شیخ مفید بیشتر از یک پسر به نام شیخ علی نداشته است و اینکه از آن پسر چه اُعقابی باقی مانده باشند، معلوم نیست!

«گفتم: شما چطور نسب وحید بهبهانی را به شیخ مفید می رسانی؟!»
گفت: «می رسد دیگر!»

گفتم: خب برای من هم بیان کن!

خلاصه ما آن چنان شخص بی اطلاعی هم نیستیم؛ خلاصه ببین طرفت کیست! درست است که تو رجالی و عالم هستی، ولی بالأخره ما هم حظی داریم! و اصرار کردم تا مطلب را توضیح دهد. بعداً معلوم شد که بله، ایشان در حال جعل شجره‌نامه است.

گفت: «حالا اشکالی ندارد، اگر ما نسب او را به شیخ مفید برسانیم، با این کار که حلالی را حرام نمی‌کنیم یا حرامی را حلال نمی‌کنیم! حالا مردم که نمی‌آیند به او خمس بدهند تا اینکه به این وسیله حلالی حرام شود!»

ببینید مسئله از چه قرار است! اینها علمای بی دین و خدا نشناسند؛ عالم بی دین یعنی این! چرا حکم خدا تغییر پیدا نمی‌کند؟! ممکن است بسیاری از احکام تغییر پیدا کند؛ ممکن است مسائلی در موقوفات و در جهات شرعی دیگر پیش بیاید. آخر ای لامذهب بی دین، تو که الآن داری شجره‌نامه این آقا را به شیخ مفید می‌رسانی، آیا فکر تبعات این قضیه را هم کرده‌ای که ممکن است به چه مسائلی منتهی شود؟! شجره‌نامه‌ای به دروغ برای شخصی تعیین کنند که ایشان نسبش به کذا می‌رسد!

سردار کابلی می‌گوید: «من خیلی تعجب کردم و گفتم: آخر برای چه تو این کار را انجام می‌دهی؟! گفت: «آیا به گرفتن ده چشمه سفید (که ملکی بسیار خوش آب و هوا و دارای آنهار و درختان خیلی سرسبز و مرغوبی در بیرون کرمانشاه بوده است) نمی‌ارزد که ما این کار را انجام دهیم؟!»

خاک بر سرت کنند که آبروی اهل علم را می‌بری!

ایشان می‌گوید: «وقتی که من این حرف را شنیدم خیلی متأثر شدم و اصلاً دیگر با او صحبت نکردم و او هم مشغول کارش شد و بالأخره طوماری درست کرد.»^۱

متأسفانه این طومار هنوز در میان اقوام خود ما وجود دارد؛ چون نسب ما از ناحیه مادری به وحید بهبهانی می‌رسد، و اینها خیال کردند که این شجره‌نامه صحیح است و آن را چاپ و تکثیر کردند و در میان خانواده‌هایشان در کرمانشاه و طهران گذاشتند و افتخار هم می‌کنند که نسب ما به شیخ مفید می‌رسد، درحالی که اصلاً سند ندارد و دروغ بوده است. البته می‌خواستند به ما هم بدهند که من در جایی صحبت کردم و گفتم که همه اینها دروغ است! آخر، خودش می‌گوید: «از خودم درآورده‌ام!»

ایشان هم منتظر بود تا یک مجلس جشن یا عیدی از اعیاد تولد ائمه برسد؛ چند روز بعد، آن طومار را برداشت و با عزت و احترام نزد ملاّ اسدالله کرمانشاهی، نواده مرحوم وحید بهبهانی که در مجلس نشسته بود، برد. ایشان در گوشه‌ای از مجلس نشست تا اینکه مجلس قدری خلوت شد، خود ملاّ اسدالله احساس کرد که ایشان کاری با او دارد، گفت: «چه کار دارید؟» دست کرد و از کیف خود طومار را درآورد و گفت: «من نسب شما را به شیخ مفید پیدا کردم!»

^۱ زندگانی سردار کابلی، ص ۱۰۶.

ملاً اسدالله هم که ملاً و باسواد و حاکم شرع بود، نگاهی کرد و فهمید که جریان چیست؛ گفت: «این خدمت خود شما باشد!»

(حَسْبُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)؛^۱ نه ده چشمه سفید را به دست آورد و نه اجر و پاداشی از این قضیه برد!

تأثیر فتاوی انحرافی و مجعول علمای سوء در انحطاط دین مردم عوام

اینها چه کسانی هستند؟ اینها علمایی هستند که جعل حدیث می‌کنند! آن کسی که این کار را برای رسیدن به مطامع دنیوی انجام می‌دهد، همین شخص برای جعل حکم و جعل حدیث نیز به طرق ظریفانه اقدام می‌کند. حالا چه کسانی این کار را می‌کنند؟ همان عوامل پیاده‌کننده نقشه‌ها و اهداف شوم استعمار؛ اینها همان‌ها هستند!

إن شاء الله در روزهای آینده صور جعل حدیث عرض خواهد شد و خواهیم گفت: به چند صورت ممکن است حدیث جعل بشود.

شریح قاضی که فتوا به قتل سیدالشهدا علیه السلام داد، که بود؟! موجه‌ترین فرد در میان کوفه بود؛ شخصی بود که از زمان صدارت و خلافت عمر بن خطاب در کوفه قاضی بود و تا زمان عثمان و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین شخص، قاضی کوفه بود. حضرت خواستند او را بردارند اما مردم نگذاشتند،^۲ و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا زمان معاویه. در زمان امام حسن مجتبی و زمان سیدالشهدا علیهما السلام یک‌چنین شخص و جیهی در میان مردم بود، قاضی القضاة و عالم کوفه بود و مردم در قضاوت به او مراجعه می‌کردند. این شخص فتوا به قتل امام حسین علیه السلام داد! مگر فتوای قتل امام حسین علیه السلام شوخی است؟! فتوا دادن به قتل پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام شیعیان مگر شوخی است؟!

اینکه می‌گویند: «نباید در دستگاه ظلمه رفت» برای این است! شیطان چه کار می‌کند؟! **(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)**؛^۳ اوّل که می‌خواهد برود، حالات و روحیاتش فرق می‌کند و مسائلی را ادراک می‌کند؛ ولی وقتی که رفت، کم‌کم آن سرمایه‌های خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، تا کار به جایی می‌رسد که فتوا به قتل سیدالشهدا می‌دهد! دیگر از این بالاتر! و بعداً توجیه می‌کند:

چون حسین بن علی ((فرزند رسول خدا)) هم نمی‌گفتند و پای پیغمبر را به میان نمی‌کشاندند!) علیه

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

^۲ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۲۷؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۸۸.

^۳ سوره أعراف (۷) آیه ۱۸۲ معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۲:

(رفته‌رفته آنان را پایین آورده (و به جهنم و دوزخ سوزان نزول می‌دهیم) به طوری که خود آنان نفهمند.)

حکومت، قیام کرده است و چون این حکومت، حکومتِ حق و حکومتِ عدل است و امیر المؤمنین یزید بن معاویه خلیفهٔ مسلمین است، لذا قیام علیه خلیفهٔ مسلمین شرعاً حرام و دفعش واجب است!^۱

تمام شد! خیلی موجّه، خیلی خوب و خیلی به جا و صحیح!

ممکن است صورت قضیه فرق کند ولی اصل قضیه که فرق نمی‌کند، و تنها صورت مسئله متفاوت

است؛ ولی همیشه و در هر زمانی و در هر بُرهه‌ای، افرادی بوده‌اند که به این نحو توجیه می‌کردند و مسائل را به نفع مطامع خود تأویل می‌کردند و برمی‌گرداندند.

شریح قاضی فتوا می‌دهد و مردم نیز حرکت می‌کنند و به جنگ امام حسین می‌آیند. می‌آیند تا این شخص

طاغی و یاغی علیه حکومت مسلمین را از بین ببرند! خیلی باید حواسمان جمع باشد! می‌آیند تا چه کسانی را از بین ببرند؟

فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ.^۲

افرادی که به شهادت خود دشمنان در روز عاشورا که می‌گویند: جوانی آمد که چشمان تمام افراد به او

خیره شد و شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود!^۳

یا اینکه می‌گفتند:

پیرمردی آمد که آثار سجده و عبادت از وجناتش پیدا بود!

یا: شخصی آمد که چطور بود! خودشان این مطالب را می‌گویند، ولی در عین حال بر آنها شمشیر

می‌کشند! یعنی: واقعاً چگونه می‌توان به این مردم اعتماد کرد؟! گوشواره از گوش دختر امام حسین می‌کشد و

گوش دختر امام حسین را پاره می‌کند و گریه هم می‌کند!^۴ این مردم این طوری هستند! خیلی راحت می‌توان

این مردم را فریب داد؛ خیلی راحت! فقط با یک خبر!

عَلَّتْ جَاوِدَانِكِي وَاقِعَةُ كَرْبَلَا

^۱ جواهر الکلام فی سوانح الأيام، ج ۱، ص ۸۸:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ لَقَدْ ثَبَّتَ عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَنِ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ، فَهُوَ وَاجِبُ الْقَتْلِ.» و یا بعضی گفته‌اند: «لَقَدْ ثَبَّتَ وَ حَقَّقَ عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَنِ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ، فَاجِبُ الْقَتْلِ.» و قَتْلُهُ.»

^۲ اللهوف، ص ۱۱۳ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۰:

«تَحْقِيقًا جَوَانِي بِهَجْهِتِ مَبَارَزَتِ بَا اِيشَانِ بِيروُنِ رَفْتِ كِهْ اَزْ هَجْهِتِ خَلَقْتِ وَ اَزْ هَجْهِتِ اِخْلَاقِ وَ اَزْ هَجْهِتِ كَفْتَارِ، شَبِيهَ تَرِينِ مَرْدَمِ بَهْ پِيغْمَبَرِ تَوْسْت.»

^۳ روضة الشهداء، ص ۴۲۰.

^۴ جلاء العيون، مجلسی، ص ۶۹۳.

اما سیدالشهدا ابداً! او امام است و تا ابد جلوه می‌کند! دیگر نمی‌شود اصحاب سیدالشهدا را فریب داد. زهیر می‌گوید:

اگر هزار بار من را بکشند سپس زنده شوم و دوباره بکشند، از تو دست بر نمی‌دارم!^۱
خب اگر زنده بشوم دوباره زیر همین خیمه هستم، کشته بشوم زیر همین خیمه هستم، هزار بار یا صدهزار بار چه فرقی می‌کند؟! مسئله به یک بار و دو بار که تمام نمی‌شود! او مسئله را فهمیده بود و حضور سیدالشهدا علیه السلام را احساس می‌کرد، لذا گول نمی‌خورد.
لذا مسئله کربلا برای همیشه جاودانه است و حق مطلق است. خود آن حضرت، اهل بیت آن حضرت و تمام آن جریاناتی که اتفاق می‌افتد، براساس حق دارد انجام می‌گیرد. حضرت سجّاد، حضرت زینب، سفر به کوفه و سفر به شام، تمام اینها در راستای همین هدف سیدالشهدا دارد انجام می‌گیرد.

ذکر مصیبت کاروان اهل بیت در کوفه

[حضرت ام‌کلثوم] نان‌ها را از اطفال می‌گرفت و به روی زمین می‌انداخت و می‌گفت: «إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَرَامٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است!»
مردم سؤال کردند: مگر شما چه کسانی هستید که صدقه بر شما حرام است؟ حضرت فرمود: «ما اهل بیت رسول خداییم!»

مردم کم‌کم متوجه شدند و ازدحام کردند و شروع کردند به گریه کردن و ضجه زدن. کلمات آن حضرت در میان آنها غلغله انداخت و آنها متوجه شدند که مردانشان چه عملی انجام داده‌اند! حضرت رو به آنها می‌کند و می‌فرماید:

تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ وَ تَبْكِي عَلَيْنَا نِسَاؤُكُمْ؟!^۲ «مردان شما ما را می‌کشند و اهل بیت رسول خدا را از بین می‌برند، اما زنانتان بر ما گریه می‌کنند و ضجه می‌زنند؟!»

وقتی مسئله به اینجا می‌رسد، می‌بینند که کلمات و خطبه آن حضرت در آن حال و در آن موقعیت بر فراز ناقه، ولوله ایجاد کرده و مردم را منقلب کرده است؛ شمر دستور می‌دهد تا سرها را بیاورند و در مقابل این کاروان قرار بدهند تا اینکه اذهان مردم متوجه آنها بشود. همین که حضرت زینب چشمش را باز می‌کند و در مقابل خود سر برادر را می‌بیند، طاقت از دست می‌رود و با سر بر آن چوبه محمل می‌زند که خون از پیشانی آن حضرت روان می‌شود:

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.